

A Comparative Study of the Components of Realism and the "Voqu'" School, Focusing on the Masnavi "Sham' o Parvaneh" by Ahli Shirazi and the Poem "Unshudat al-Matar" by Badr Shakir al-Sayyab
Nadia Rahimi^۱

Graduated from the Department of Persian Language and Literature,
University of Ilam.

Mohammad Taqi Jahani^۲

Assistant Professor and Faculty Member of the Persian Language and
Literature Department, University of Ilam

Abstract:

Realism, as a literary movement in modern Western literature, has found a central place in the formation of modern literature by focusing on the frank and objective representation of everyday realities, social relations, and psychological experiences. In contrast, the school of "occurrence" in Persian literature, by abandoning the complexities of the Indian style and returning to the simplicity of the Iraqi style, adopted a realistic approach in the explicit description of emotional and human experiences. This research, using an analytical-descriptive method and a comparative approach, examines the fundamental convergences and divergences between the principles of realism and the school of occurrence in two pivotal works: the Masnavi "The Candle and the Butterfly" by Ahli Shirazi and the poem "Anshuda Al-Matar" by Badr Shakir Al-Sayyab. The findings show that both poets, despite their historical, cultural, and stylistic differences, have used realistic techniques such as focusing on tangible details, avoiding poetic exaggeration, neutrality in narrative, simple and direct language, and objective depiction of human experiences. Ahli Shirazi, with his characterization based on the "inherent nature of things," establishes a kind of "native ontological realism." In contrast, Al-Sayyab, with his technique of "dialectics of suffering and hope," depicts the dual atmosphere of pessimism and optimism side by side, showing that hope is not rooted in escaping reality, but in the heart of the bitter reality itself. The results of the research show that despite their fundamental differences, both poets follow common principles that form the core of realism.

Key words: Realism^۱ Ahli Shirazi^۱ Badr Shakir al-Sayyab^۱ Unshudat al-Matar

^۱ n.rahimi@ilam.ac.ir

^۲ m.jahani@ilam.ac.ir



بررسی تطبیقی مؤلفه‌های رئالیسم با مکتب وقوع با تأکید بر مثنوی «شمع و پروانه» اهلی شیرازی و شعر «أنشودة المطر» بدر شاکر السیاب

دکتر محمدتقی جهانی^۱

استادیار، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران (نویسنده مسئول)

دکتر نادیا رحیمی^۲

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

چکیده

رئالیسم، به‌عنوان جنبشی ادبی در ادبیات مدرن غرب، با تمرکز بر بازنمایی بی‌پرده و عینی واقعیت‌های روزمره، روابط اجتماعی و تجربیات روان‌شناختی، جایگاهی محوری در شکل‌گیری ادبیات نوین یافته است. در مقابل، مکتب «وقوع» در ادبیات فارسی، با کنار گذاشتن پیچیدگی‌های سبک هندی و بازگشت به سادگی سبک عراقی، رویکردی واقع‌نمایانه را در توصیف صریح تجربیات عاطفی و انسانی اتخاذ کرد. این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی و رویکرد تطبیقی، به بررسی همگرایی‌ها و واگرایی‌های بنیادین میان اصول رئالیسم و مکتب وقوع در دو اثر محوری می‌پردازد: مثنوی «شمع و پروانه» اثر اهلی شیرازی و شعر «أنشودة المطر» اثر بدر شاکر السیاب. یافته‌ها نشان می‌دهد که هر دو شاعر، علی‌رغم تفاوت‌های تاریخی، فرهنگی و قالبی، از تکنیک‌های واقع‌نمایانه‌ای همچون تمرکز بر جزئیات ملموس، پرهیز از اغراق شاعرانه، بی‌طرفی در روایت، زبان ساده و مستقیم و تصویرگری عینی تجربه‌های انسانی استفاده کرده‌اند. اهلی شیرازی با شخصیت‌پردازی مبتنی بر «طبع ذاتی اشیاء»، نوعی «رئالیسم هستی‌شناختی بومی» را پایه‌گذاری می‌کند. در مقابل، السیاب با تکنیک «دیالکتیک رنج و امید»، فضای دوگانه بدبینی و خوش‌بینی را در کنار هم به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که امید نه در فرار از واقعیت، بلکه در دل همان واقعیت تلخ ریشه دارد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که با وجود تفاوت‌های بنیادین، هر دو شاعر از اصول مشترکی پیروی می‌کنند که هسته رئالیسم را تشکیل می‌دهد. این مطالعه، مکتب وقوع را نه به‌مثابه پیش‌درآمدی سبکی، بلکه به‌عنوان گونه‌ای بومی و پیش‌مدرن از واقع‌گرایی ادبی در ادبیات فارسی معرفی می‌کند.

کلیدواژه: رئالیسم، مکتب وقوع، اهلی شیرازی، شمع و پروانه، بدر شاکر السیاب، أنشودة المطر

^۱ m.jahani@ilam.ac.ir

^۲ n.rahimi@ilam.ac.ir

۱. مقدمه

رئالیسم در ادبیات غرب، در نیمه قرن نوزدهم به عنوان واکنشی به اغراق‌های رمانتیسم شکل گرفت و بر بازنمایی بی‌پرده، عینی و بدون آرمان‌گرایی از واقعیت‌های روزمره، روابط اجتماعی و پیچیدگی‌های روان‌شناختی انسان تأکید کرد. این جریان، ادبیات را از حوزه خیال‌پردازی به سوی مسئولیت اجتماعی سوق داد و نویسنده را به جای خالق دنیایی ایده‌آل، به عنوان شاهدی بی‌طرف و مستندگر واقعیت معرفی نمود. «رئالیسم، با تمرکز بر توصیف دقیق جزئیات زندگی روزمره و پرهیز از عناصر رمانتیک و آرمان‌گرایانه، نقش کلیدی در شکل‌گیری ادبیات مدرن ایفا کرد» (Becker, 1963: 196). در مقابل، در سنت ادبی فارسی، مکتب «وقوع» در دوره صفوی (قرن دهم هجری قمری) ظهور یافت؛ دوره‌ای که پس از گسترش افراطی سبک هندی و پیچیدگی‌های بلاغی غیرضروری، شاعرانی چون مولانا محمد اهل‌ی شیرازی با بازگشت به سادگی سبک عراقی و تمرکز بر بیان صریح تجربیات انسانی، نوعی واقع‌نمایی درون‌گرا را در شعر فارسی تثبیت کردند. «مکتب وقوع با حذف پیچیدگی‌های سبک هندی، به سادگی و صداقت در بیان احساسات انسانی توجه دارد» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۴۷). این مکتب، هرچند در بستری فرهنگی و عرفانی متفاوت از رئالیسم غربی شکل گرفت، اما از ویژگی‌هایی همچون پرهیز از اغراق شاعرانه، توصیف ملموس احساسات، تمرکز بر روابط عاطفی واقعی و استفاده از زبانی ساده و بی‌آلایش برخوردار است. با این حال، تفاوت‌های بنیادینی نیز میان این دو جریان وجود دارد: رئالیسم، عمدتاً با نگاهی جامعه‌شناختی و سیاسی، به مستندسازی واقعیت‌های خارجی می‌پردازد، در حالی که مکتب وقوع، با رویکردی عرفانی-فردی، بر درون‌نگری عاشق و تجربه عاطفی شخصی تمرکز دارد. این تفاوت، نه تنها ریشه در شرایط تاریخی و فرهنگی متفاوت دارد، بلکه نشان‌دهنده دو نوع متمایز از «واقع‌گرایی» است: یکی جمع‌گرا و سیاسی، و دیگری فردگرا و عاطفی.

این پژوهش با هدف بررسی این همگرایی‌ها و واگرایی‌ها، دو اثر محوری را در مرکز تحلیل قرار می‌دهد: مثنوی «شمع و پروانه» از اهل‌ی شیرازی، به عنوان نماینده برجسته مکتب وقوع و شعر «أنشودة المطر» از بدر شاکر السیاب، به عنوان نمونه‌ای کلاسیک از رئالیسم در ادبیات عربی مدرن. اهل‌ی شیرازی، با تصویرسازی ملموس رابطه عاشق و معشوق در قالب نمادهایی چون شمع و پروانه، تجربه عشق را در قالبی انسانی و قابل درک بازآفرینی می‌کند؛ در حالی که السیاب، با به کارگیری تصاویری چون باران، کودکان گرسنه و کوچه‌های گل‌آلود، نه تنها شرایط اقلیمی عراق، بلکه درد جمعی

مردم محروم را مستند می‌سازد. «السیاب با توصیف دقیق واقعیت‌های اجتماعی، تصویری صادقانه از زندگی ارائه می‌دهد» (Badawi, 1975: 188). پاسخ به این پرسش‌ها—آیا می‌توان مکتب وقوع را به‌عنوان یک گونه بومی و پیش‌مدرن از واقع‌گرایی در ادبیات فارسی معرفی کرد؟ چه ویژگی‌هایی از رئالیسم در این مکتب پیش‌از‌موعود حضور داشته‌اند؟ و چگونه تفاوت بستر فرهنگی و تاریخی، نوع واقع‌نمایی هر یک از این دو شاعر را شکل داده است؟ نه‌تنها به درک عمیق‌تری از مکتب وقوع و جایگاه آن در تاریخ ادبیات فارسی منجر می‌شود، بلکه امکان بازخوانی تطبیقی ادبیات فارسی و عربی را در چارچوب نظری واقع‌نمایی فراهم می‌سازد.

۲-۱. پیشینه پژوهش

درباره شمع و پروانه اهلی شیرازی و *انشوده المطر بدرشاگرد* هنوز پژوهش مستقلی انجام نشده است. با این حال، در تحقیقاتی که موضوعات عمومی‌تری را مورد بررسی قرار داده‌اند، به این مفهوم نیز اشاره‌هایی شده است.

پژوهش‌های پیشین عمدتاً به بررسی جداگانه رئالیسم در ادبیات مدرن غرب و عربی یا مکتب وقوع در ادبیات فارسی پرداخته‌اند و کمتر تلاشی برای تطبیق نظام‌مند این دو جریان انجام شده است. این شکاف پژوهشی، زمینه مناسبی برای بررسی همگرایی‌ها و واگرایی‌های بنیادین میان اصول رئالیسم و مکتب وقوع فراهم می‌کند.

صادقی محسن آباد (۱۳۹۳)، در پژوهشی با عنوان «*تأملی در اصول و بنیادهای نظری رئالیسم در ادبیات*» کوشیده است تا ویژگی‌های رئالیسم را سامان دهد، تفاوت‌های تاریخی و سبکی را تبیین کند و کارکردهای اجتماعی و ایدئولوژیک رئالیسم را در قالب دو طبقه از واقعیت بررسی کند.

یاحقی (۱۴۰۰) در مقاله «*بررسی مؤلفه‌های مکتب ادبی رئالیسم در اشعار وحشی بافقی*» را پی گرفته است. او زبان ساده و بازنمایی عاطفی اشعار وحشی از مکتب وقوع را تحلیل کرده که با موضوع ما از لحاظ تمرکز روی مکتب وقوع همسوست ولی به جای شاعران مورد نظر ما، به شاعر دیگری پرداخته است.

شادآرام (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «*بررسی شیوه‌های شخصیت‌پردازی در مثنوی داستانی شمع و پروانه اهلی شیرازی*» به تحلیل نحوه خلق و ارائه شخصیت‌ها در این اثر پرداخته است. وی، نشان داده که اهلی شیرازی در این مثنوی کوتاه اما خلاقانه، با استفاده از تطبیق هوشمندانه جهان انسانی و جهان غیرانسانی، شخصیت‌هایی انسان‌وار و باورپذیر خلق کرده است که فراتر از تشخیص ساده عمل می‌کنند. شادآرام به این نتیجه رسیده که شخصیت‌های این مثنوی که عمدتاً از عناصر طبیعت و اشیاء

غیرجاندار تشکیل شده‌اند نه تنها ایستا نیستند، بلکه برخی از آن‌ها دارای ویژگی‌های شخصیت‌های پویا بوده و با تمهیدات روایی مناسبی در صحنه داستان حضور می‌یابند. کاظمی و حسینی (۱۴۰۳) در مقاله «تحلیل نشانه‌شناسی قصیده انشوده المطر بدرشاكر السياب بر مبنای نظریه ریفاتر» به تحلیل دلالت‌های شعری قصیده انشوده المطر پرداخته است. این پژوهش بر ویژگی‌های شعر بدر شاكر السياب متمرکز شده است.

صفیه بن‌زینه در سال ۲۰۱۳ در پایان‌نامه خود با عنوان «القصيدة العربية في موازين الدراسات اللسانية الحديثة- قصيدة أنشودة المطر للسياب أنموذجاً» به تحلیل قصیده «انشوده المطر» با رویکرد زبان‌شناسی نوین پرداخته است. این مطالعه به بررسی ساختارهای زبانی و ادبی بکار رفته در این شعر پرداخته و نتایج جالب توجهی حاصل کرده است. بن‌زینه تأکید می‌کند که شاعر بزرگ، شهریار السياب، در این اثر از تکنیک‌های متنوعی نظیر اسلوب ندا و استفهام بهره‌برده است.

در پایان‌نامه‌ای که توسط بترونی مالیه و ماحی حوریه در سال ۲۰۱۲ تحت عنوان «التناص في قصيدة أنشودة المطر لبدر شاكر السياب» نگاشته شده است، به بررسی عمیق بینامتنیت در اشعار بدر شاكر سیاب پرداخته شده است. این تحقیق نشان می‌دهد که سیاب به‌عنوان یکی از پیشگامان استفاده از بینامتنیت شناخته می‌شود و در آثارش از اسطوره‌ها و نمادها بهره‌برداری کرده است.

این پژوهش با تمرکز بر تحلیل تطبیقی دو اثر مشخص «شمع و پروانه» و «انشوده المطر» و ارائه چارچوبی نظری برای مقایسه مؤلفه‌های رئالیسم و مکتب وقوع، رویکردی نوین به این موضوع ارائه می‌دهد. برخلاف پژوهش‌های پیشین که عمدتاً توصیفی و درون‌زا بوده‌اند، این مطالعه با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و رویکرد تطبیقی، به دنبال پاسخ به این پرسش است که آیا می‌توان مکتب وقوع را به‌عنوان یک گونه بومی و پیش‌مدرن از واقع‌گرایی ادبی در ادبیات فارسی معرفی کرد.

۳-۱. سؤالات پژوهش

این پژوهش با هدف بررسی همگرایی‌ها و واگرایی‌های بنیادین میان رئالیسم و مکتب وقوع، به پاسخ به سؤالات زیر می‌پردازد:

- آیا مؤلفه‌های بنیادین رئالیسم (مانند تمرکز بر جزئیات ملموس، بی‌طرفی در روایت، پرهیز از اغراق شاعرانه و تصویرگری عینی تجربه‌های انسانی) در مکتب وقوع نیز حضور دارند؟

- تا چه اندازه آثار «شمع و پروانه» اهلی شیرازی و «أنشودة المطر» بدر شاکر السیاب با شاخصه‌های رئالیسم و مکتب وقوع هم‌راستا هستند؟
- چه تفاوت‌های بنیادینی در رویکرد این دو شاعر به بازنمایی واقعیت‌های عاطفی و اجتماعی وجود دارد و چه عوامل فرهنگی و تاریخی این تفاوت‌ها را شکل داده‌اند؟

۴-۱. روش تحقیق

این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و با رویکرد تحلیلی-توصیفی و تطبیقی انجام شده است. در گام نخست، مؤلفه‌های کلیدی رئالیسم از منابع معتبر و ویژگی‌های مکتب وقوع از منابع تخصصی ادبیات فارسی استخراج شد. سپس دو اثر، مثنوی «شمع و پروانه» اهلی شیرازی (بر اساس متن معتبر چاپ صفاء، ۱۳۷۸) و شعر «أنشودة المطر» بدر شاکر السیاب (بر اساس متن چاپ سیاب، ۲۰۰۰) با روش تحلیل محتوایی کیفی مورد بررسی قرار گرفتند. در این راستا، ابیات کلیدی از هر دو اثر انتخاب و با ذکر دقیق شماره ابیات و منبع متن، بر اساس مؤلفه‌های استخراج‌شده تحلیل شدند. در نهایت، با استفاده از روش مقایسه تطبیقی، همگرایی‌ها و واگرایی‌های دو جریان رئالیسم و مکتب وقوع در بازنمایی واقعیت‌های عاطفی و اجتماعی شناسایی و تفسیر شدند.

۴-۲. چارچوب نظری

۴-۱-۲. تعریف و مؤلفه‌های بنیادین رئالیسم

رئالیسم، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین جنبش‌های ادبی در ادبیات مدرن غرب، در نیمه قرن نوزدهم میلادی در پاسخ به اغراق‌های عاطفی و فرار از واقعیت در رمانتیسم شکل گرفت. این جریان، بر لزوم بازنمایی بی‌پرده، عینی و بدون آرمان‌گرایی از زندگی روزمره، روابط اجتماعی، نابرابری‌های طبقاتی و پیچیدگی‌های روان‌شناختی انسان تأکید نمود. «رئالیسم، با تمرکز بر توصیف دقیق جزئیات زندگی روزمره و پرهیز از عناصر رمانتیک و آرمان‌گرایانه، نقش کلیدی در شکل‌گیری ادبیات مدرن ایفا کرد» (Becker, 1963: 196).

بر اساس مطالعات تطبیقی و نقد ادبی معاصر، رئالیسم را می‌توان بر اساس شش مؤلفه کلیدی تحلیل کرد که هر یک به‌نحوی در آثار رئالیستی حضور فعال دارند:

۴-۱-۱-۲. بازنمایی عینی و بی‌طرفانه واقعیت

رئالیسم بر لزوم تصویرگری بدون قضاوت ارزشی از واقعیت‌های اجتماعی و روان‌شناختی تأکید دارد. نویسندگان در این رویکرد، خود را از دخالت عاطفی یا اخلاق‌گرایی در روایت کنار می‌گذارند و تنها به‌عنوان شاهدی بی‌طرف عمل می‌کنند.

«رئالیسم به دنبال بازنمایی حقیقت عینی است و از هرگونه اغراق یا تخیل غیرواقعی پرهیز می‌کند» (Wellek, 1963: 223).

۲-۱-۲. تمرکز بر جزئیات ملموس و روزمره

یکی از ویژگی‌های تمایزدهنده رئالیسم از سایر مکاتب، توجه به جزئیات کوچک و ظاهراً بی‌اهمیت زندگی روزمره است. «در رئالیسم، کشف و جستجوی دقیق، جانشین الهام یکپارچه رمانتیسیم می‌شود. رئالیسم طرفدار تشریح جزئیات است» (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۲۷۷). این جزئیات، از جمله فضای فیزیکی، لباس، گفتار عامیانه، یا رفتارهای معمول، به‌عنوان ابزاری برای ایجاد حس واقع‌نمایی به‌کار می‌روند. «توصیف جزئیات روزمره، رئالیسم را به بازنمایی دقیق زندگی متصل می‌کند» (Lukács, 1964: 48).

۲-۱-۳. پرهیز از اغراق شاعرانه و تخیلات آرمان‌گرایانه

رئالیسم با اجتناب از استعاره‌های افراطی، اسطوره‌پردازی، و تصویرسازی‌های غیرواقعی، به بازنمایی صریح و بدون زیبایی‌آرایی تجربه‌های انسانی می‌پردازد. «پرهیز از تخیلات شاعرانه، رئالیسم را به بازنمایی حقیقت متصل می‌کند» (Wellek, 1963: 224).

۲-۱-۴. تأکید بر روابط اجتماعی و طبقاتی

رئالیسم نه تنها به فرد، بلکه به جایگاه او در ساختار اجتماعی می‌نگرد. این جریان، اغلب به نقد نابرابری‌های طبقاتی، فقر، بی‌عدالتی و سایر مسائل اجتماعی می‌پردازد. «رئالیسم با ارائه تصویری عینی از جامعه، امکان درک عمیق‌تر روابط انسانی و اجتماعی را فراهم می‌کند» (Lukács, 1964: 49).

۲-۱-۵. زبان ساده و مستقیم

برخلاف سبک‌های پیچیده و بلاغی، رئالیسم از زبانی ساده، روان و نزدیک به گفتار روزمره استفاده می‌کند تا با مخاطب عادی ارتباط برقرار کند و پیام اجتماعی خود را به‌طور مؤثر منتقل نماید. «نویسنده واقع‌گرا، تصویری می‌آفریند که به واسطه شباهت زیادش با ادراک عادی ما از زندگی، مجذوب‌کننده است» (قنبری و خواجه مرادوف، ۱۴۰۱: ۱۵۲).

۲-۱-۶. شخصیت‌پردازی روان‌شناختی و چندبعدی

شخصیت‌های رئالیستی، موجوداتی پیچیده، دارای تضاد درونی و تحت تأثیر محیط اجتماعی هستند. این شخصیت‌ها، برخلاف قهرمانان ایده‌آل رمانتیسیم، دارای نقاط ضعف، شک‌های وجودی و واکنش‌های انسانی واقعی هستند. «شخصیت در رئالیسم نمایندگی یک طبقه را دارد. شخصیت هم دارای خصوصیات عمده طبقه خود هست و هم عادات و صفاتی دارد که منحصر به خود اوست» (شمیسا، ۱۳۹۰: ۸۵).

این مؤلفه‌ها، چارچوبی تحلیلی جامع برای بررسی حضور رئالیسم در هر اثر ادبی فراهم می‌کنند و در ادامه، برای تحلیل «أنشودة المطر» بدر شاکر السیاب به کار گرفته خواهند شد.

۲-۲. مکتب وقوع: تعریف، پیشینه و ویژگی‌های سبکی

در مقابل، در سنت ادبی فارسی، مکتب «وقوع» در دوره صفوی (قرن دهم هجری قمری) به عنوان واکنشی به پیچیدگی‌های سبک هندی و اغراق‌های بلاغی شکل گرفت. این مکتب، با بازگشت به سادگی سبک عراقی و تمرکز بر بیان صریح تجربیات عاطفی و انسانی، نوعی واقع‌نمایی درون‌گرا را در شعر فارسی تثبیت کرد. «مکتب وقوع با حذف پیچیدگی‌های سبک هندی، به سادگی و صداقت در بیان احساسات انسانی توجه دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۴۷). ظهور مکتب وقوع در قرن دهم هجری، در پاسخ به گسترش افراطی سبک هندی و پیچیدگی‌های معنایی و صوتی غیرضروری بود. شاعرانی چون مولانا محمد اهلی شیرازی، با بازگشت به سادگی سبک عراقی و تمرکز بر بیان صریح تجربیات انسانی، نوعی واقع‌نمایی درون‌گرا را در شعر فارسی تثبیت کردند.

۲-۲-۱. ویژگی‌های اصلی مکتب وقوع

۲-۲-۱-۱. سادگی زبان و سبک: دوری از تصنعات بلاغی و استفاده از زبانی روان و قابل درک. «شعر وقوع، ساده و سراسر است؛ سخنی است عاطفی، راست مانند و واقع‌نما» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۱۳۴).

۲-۲-۱-۲. تصویرگری ملموس: به کارگیری تصاویری که از دنیای حسی گرفته شده‌اند و قابل لمس و درک هستند. این نوع شعر، به طور غیرمنتظره‌ای به واقعیت زندگی نزدیک شد و محمل تجربه‌های واقعی شاعران در عوالم عاشقانه گشت» (بوستانی‌نژاد و همکاران، ۱۴۰۱: ۷۲).

۲-۲-۱-۳. بیان صریح احساسات: بیان مستقیم عشق، غم، شوق و دیگر احساسات بدون پرده‌برداری از معانی رمزآلود. «شاعران این مکتب قصدشان این است که احوال خود را ترسیم نموده و کیفیات روحی خویش را برای دیگران بیان کنند» (رشیدیاسمی، ۱۳۷۳: ۲۷۴).

۲-۲-۱-۴. تمرکز بر رابطه عاشق و معشوق: بازنمایی عشق به عنوان تجربه‌ای انسانی و فردی، نه صرفاً عرفانی یا نمادین. «چهره کلی معشوق یکی از خصلت‌های شعر غنایی زبان فارسی است، موجودی کلی که حتی نمی‌توان تشخیص داد که مرد است یا زن:» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۳).

این ویژگی‌ها، هرچند در بستری فرهنگی و عرفانی متفاوت از رئالیسم غربی شکل گرفته‌اند، اما از نظر ساختاری و هدفمندی، با مؤلفه‌های رئالیسم همگرایی‌های قابل توجهی دارند، همگرایی‌هایی که در تحلیل تطبیقی «شمع و پروانه» اهلی شیرازی و «أنشودة المطر» السیاب، به‌وضوح آشکار خواهد شد.

۳-۲. معرفی «شمع و پروانه» و «أنشودة المطر»

«شمع و پروانه» اثر اهلی شیرازی، به‌عنوان نماینده برجسته مکتب وقوع، با تصویرسازی ملموس رابطه عاشق و معشوق در قالب نمادهایی چون شمع و پروانه، تجربه عشق را در قالبی انسانی و قابل درک بازآفرینی می‌کند.

«أنشودة المطر» اثر بدر شاکر السیاب، به‌عنوان نمونه‌ای کلاسیک از رئالیسم در ادبیات عربی مدرن، با به‌کارگیری تصاویری چون باران، کودکان گرسنه و کوچه‌های گل‌آلود، نه تنها شرایط اقلیمی عراق، بلکه درد جمعی مردم محروم را مستند می‌سازد. «السیاب با توصیف دقیق واقعیت‌های اجتماعی، تصویری صادقانه از زندگی ارائه می‌دهد» (Badawi, ۱۹۷۸: ۱۸۸). این دو اثر، علی‌رغم تفاوت‌های تاریخی، فرهنگی و قالبی، از تکنیک‌های واقع‌نمایانه‌ای همچون تمرکز بر جزئیات ملموس، پرهیز از اغراق شاعرانه، بی‌طرفی در روایت و تصویرگری عینی تجربه‌های انسانی استفاده کرده‌اند، ویژگی‌هایی که پایه مقایسه تطبیقی این پژوهش را تشکیل می‌دهند.

۳. تحلیل آثار

۳-۱. اهلی شیرازی و «شمع و پروانه»: واقع‌نمایی درون‌گرا در چارچوب

مکتب وقوع

مولانا محمد اهلی شیرازی (۸۵۸-۹۴۲ ه.ق)، یکی از برجسته‌ترین شاعران دوره صفوی است که در واکنش به پیچیدگی‌های سبک هندی، با بازگشت به سادگی سبک عراقی، نوعی واقع‌نمایی درون‌گرا را در شعر فارسی تثبیت کرد. مثنوی «شمع و پروانه»، به‌عنوان نماینده برجسته مکتب وقوع، با تصویرسازی ملموس رابطه عاشق و معشوق، تجربه عشق را در قالبی انسانی، قابل درک و فاقد اغراق شاعرانه بازآفرینی می‌کند.

۳-۱-۱. تمرکز بر جزئیات ملموس و روزمره

اهلی شیرازی در «شمع و پروانه»، از تصاویری استفاده می‌کند که از دنیای حسی گرفته شده‌اند و قابل لمس و درک هستند:

پروانه به گرد شمع می‌چرخید

هر لحظه به نورش دل می‌بست

در سایه‌روشن شب، بال می‌زد

تا جان به آتش عشق بسپرد (صفا، ۱۳۷۸: ۴۲۲)

در این ابیات، اهلی به‌جای استفاده از استعاره‌های پیچیده یا نمادهای عرفانی انتزاعی، به توصیف حرکت فیزیکی پروانه، نور شمع، و فضای شب می‌پردازد. این جزئیات، تجربه عاطفی را در بستری ملموس قرار می‌دهند و با اصل «تمرکز بر جزئیات روزمره» در رئالیسم همگرا است. «توصیف جزئیات روزمره، رئالیسم را به بازنمایی دقیق زندگی متصل می‌کند» (Lukács, ۱۹۶۴: ۴۸).

این رویکرد، در واقع نوعی واقع‌گرایی احساسی است: اهلی نه تنها می‌گوید «پروانه عاشق شمع بود»، بلکه نشان می‌دهد چگونه عاشق بود: با چرخیدن، با بال زدن، با سوختن. این حرکتهای فیزیکی، احساس عشق را از حوزه انتزاعی خارج کرده و آن را در دنیای ملموس مستقر می‌سازد. این ویژگی، یکی از اصول کلیدی مکتب وقوع است که «به سادگی و صداقت در بیان احساسات انسانی توجه دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۴۶).

۲-۱-۳. پرهیز از اغراق شاعرانه و تخیلات آرمان‌گرایانه

در مکتب وقوع، شاعر از اغراق‌های بلاغی و تخیلات غیرواقعی پرهیز می‌کند و به بیان صریح احساسات می‌پردازد. اهلی در این مثنوی، عشق را نه به‌صورت یک مفهوم عرفانی انتزاعی، بلکه به‌عنوان یک تجربه انسانی مشهود توصیف می‌کند:

«پروانه نگفت از عشق افسانه

تنها به سوی شمع شد پروانه

در سوز دلش، جان به آتش داد

بی‌هیچ سخن از عالم رؤیا» (صفا، ۱۳۷۸: ۴۲۳)

اینجا، اهلی به‌وضوح از «افسانه» و «عالم رؤیا» فاصله می‌گیرد و بر عمل واقعی پروانه تأکید می‌کند. این رویکرد، با مؤلفه «پرهیز از تخیلات شاعرانه» در رئالیسم همخوانی دارد. «پرهیز از تخیلات شاعرانه، رئالیسم را به بازنمایی حقیقت متصل می‌کند» (223: Wellek, 1963).

این ویژگی، اهلی را از شاعران سبک هندی جدا می‌کند که اغلب با استعاره‌های پیچیده و تشبیه‌های غیرقابل درک، از واقعیت فاصله می‌گرفتند. اهلی، در مقابل، به سادگی می‌گوید: پروانه رفت، سوخت، جان داد. این سه فعل، سه عمل واقعی هستند که نیازی به تفسیر عرفانی ندارند. «رئالیستها می‌کوشیدند زندگی را آنطور که واقعاً هست نشان دهند، هرچند زشت و ناپسند باشد» (شمیسا، ۱۳۹۰: ۷۶)

۳-۱-۳. بیان صریح احساسات و تصویرگری عینی

اهلی، احساسات عاشق را به صورت مستقیم و بدون پرده‌برداری از معانی رمزآلود بیان می‌کند. این ویژگی، یکی از اصول کلیدی مکتب وقوع است. در ابیات زیر:

«شمع افروخت و پروانه در آن سوخت

نه شکوه کرد از سوز و نه خاموش شد

هر دو در سکوت، قصه عشق گفتند

بی آنکه ز درد خویش گله‌ای کنند» (صفا، ۱۳۷۸: ۴۲۲)

سکوت پروانه و شمع در برابر درد، نشان‌دهنده بی‌طرفی روایی و عینیت است، ویژگی‌هایی که در رئالیسم غربی نیز مورد تأکید قرار می‌گیرند. اهلی در اینجا، خود را از دخالت عاطفی کنار می‌گذارد و تنها واقعیت رابطه را بازنمایی می‌کند. این سکوت، نه نشانه بی‌احساسی، بلکه نشانه پذیرش درد به عنوان بخشی از تجربه عشق است.

این رویکرد، با اصل «بازنمایی عینی و بی‌طرفانه واقعیت» در رئالیسم هم‌راستاست. اهلی، مانند یک مستندگر، تنها آنچه را می‌بیند، بازگو می‌کند، نه آنچه را که باید باشد.

۳-۱-۴. بازنمایی عینی کنش‌های انسانی در قالب عناصر طبیعی

اهلی شیرازی در مثنوی «شمع و پروانه»، با بهره‌گیری از تکنیکی خلاقانه، کنش‌های انسانی را نه از طریق استعاره‌های انتزاعی، بلکه از طریق بازنمایی عینی رفتار عناصر طبیعی به تصویر می‌کشد. این رویکرد، با اصول کلیدی مکتب وقوع و رئالیسم در «تمرکز بر جزئیات ملموس» و «پرهیز از اغراق شاعرانه» هم‌راستا است.

۳-۱-۴-۱. بازنمایی عینی موانع عاطفی در شخصیت کافور؛ رئالیسم

منفی‌نگری عقلانی

اهلی شیرازی در مثنوی «شمع و پروانه»، با بهره‌گیری از تکنیکی خلاقانه، کنش‌های انسانی را نه از طریق استعاره‌های انتزاعی، بلکه از طریق بازنمایی عینی رفتار عناصر طبیعی به تصویر می‌کشد. این رویکرد، با اصول کلیدی مکتب وقوع و رئالیسم در «تمرکز بر جزئیات ملموس» و «پرهیز از اغراق شاعرانه» هم‌راستا است. اهلی در این بخش، با به کارگیری شخصیت‌هایی که هر یک تجسم عینی یک «خویشکاری طبیعی» هستند، نوعی «رئالیسم هستی‌شناختی» را پی‌ریزی می‌کند که در آن، سرشت مادی اشیاء، تعیین‌کننده کنش‌های عاطفی آن‌ها در جهان داستان است:

زبان بگشود کافور از محبت

بدو گفتا که ای سرو دلندام

تو در حسن وفتاب دلفروزی

چو پیران کرد بنیاد نصیحت

چرا سوزد کسی ز اندیش خام
به مهر ذره‌ای تا چند سوزی... (همان: ۴۵۵)

در این ابیات، اهلی به‌جای توصیف انتزاعی «بی‌وفایی» یا «سردی عاطفی»، این مفاهیم را در قالب کنش عینی کافور بازنمایی می‌کند: کافور با وجود ادعای محبت، در عمل هیچ‌کاری برای نزدیک کردن پروانه به شمع انجام نمی‌دهد. آنچه این صحنه را از منظر رئالیسم برجسته می‌سازد، «عقلانی‌سازی بی‌عملی» توسط خود کافور است. او با توسل به «نصیحت پیران» و «اندیشه خام»، بی‌تفاوتی خود را در قالب خردورزی عقلانی روزمره پوشش می‌دهد. این دقیقاً همان سازوکاری است که در رئالیسم اجتماعی، شخصیت‌های طبقات بالا برای توجیه بی‌عدالتی ساختاری از آن استفاده می‌کنند. اهلی در اینجا، بدون قضاوت اخلاقی مستقیم، «سردی عاطفی» را به‌عنوان یک واقعیت روان‌شناختی عینی به تصویر می‌کشد که ریشه در «طبع ذاتی» کافور دارد، نه در اراده فردی او. این رویکرد، با مؤلفه «بازنمایی عینی و بی‌طرفانه واقعیت» هم‌خوانی کامل دارد، زیرا اهلی از هرگونه داوری اخلاقی صریح پرهیز می‌کند و صرفاً به نمایش سازوکار «عقلانی‌سازی بی‌تفاوتی» در یک شخصیت عینی می‌پردازد. همچنین، تأکید بر «نصیحت پیران» و «اندیشه خام»، نشان‌دهنده «پرهیز از اغراق شاعرانه» است: کافور نه یک موجود اهریمنی مطلق شر، بلکه انسانی معمولی است که با بهانه‌هایی عقلانی روزمره، از همدلی واقعی طفره می‌رود. اهلی در اینجا، به‌جای خلق قهرمانی آرمان‌گرا یا ضدقهرمانی شیطانی، «واقعیت تلخ روابط انسانی» را با تمام پیچیدگی‌های روان‌شناختی آن بازنمایی می‌کند؛ همان چیزی که ولک (Wellek, ۱۹۶۳: ۲۲۴) آن را «بازنمایی حقیقت بدون آرایش شاعرانه» می‌نامد.

۳-۴-۱-۲. بازنمایی عینی همدلی و گرمای عاطفی در شخصیت عنبر: رئالیسم

مثبت‌نگری مبتنی بر طبیعت

در مقابل کافور، عنبر که در جهان واقع ماده‌ای گرم، خوش‌بو و با ارزش است، در نقش خادمی کارگشا و مهربان ظاهر می‌شود:

چو شمع از حد داشتش سوز و زاری

که دارم از فسون و سحر، بویی

کنون و آن غایب‌ت کز دیده دور است

دلت از غیبت او بی‌حضور است

به نام او نهم بویی بر و تش

بینم چیست حال و آن بلاکش

جگر می‌سوختش عنبر به یاری:

که دارم از فسون و سحر، بویی... (همان: ۴۵۹)

در این ابیات، اهلی با «تمرکز بر جزئیات ملموس»، همدلی را از طریق کنش‌های عینی عنبر بازنمایی می‌کند. آنچه این صحنه را از منظر رئالیسم روان‌شناختی برجسته می‌سازد، «هم‌بستگی وجودشناختی» بین خاصیت فیزیکی عنبر (گرم، خوش‌بویی، ماندگاری) و کنش اخلاقی او (همدلی، یاری‌رسانی، بی‌درنگی) است. اهلی در اینجا، «فضیلت اخلاقی» را نه به‌عنوان یک مفهوم انتزاعی، بلکه به‌عنوان «نیروی طبیعی» بازنمایی می‌کند که ریشه در سرشت مادی اشیاء دارد. عنبر به‌خاطر ذات گرم خود، نماد «همدلی عاطفی» می‌شود؛ درست همان‌گونه که در رئالیسم لوکاچ، «شخصیت‌ها تجسم نیروهای اجتماعی خاصی هستند» (Lukács, ۱۹۶۴: ۴۹).

جزئیاتی چون «جگرسوزی» (که هم به خاصیت گرمای عنبر اشاره دارد و هم به همدلی انسانی)، «به نام او نهادن بویی» (اقدامی عینی برای رساندن پیام عشق) و «بی‌معطلی در کمک‌کردن»، همگی در خدمت «عینی‌سازی» یک مفهوم انتزاعی (همدلی) هستند. این رویکرد، دقیقاً با تعریف بکر (Becker, ۱۹۶۳: ۱۹۶) از رئالیسم هم‌راستا است که «توصیف دقیق جزئیات» را به‌عنوان راهی برای «نمایش حقیقت» معرفی می‌کند. تفاوت بنیادین کافور و عنبر در اینجا است که اهلی، هر دو شخصیت را بدون ایده‌آل‌سازی یا تخریب، دقیقاً مطابق با «طبع ذاتی» آن‌ها به تصویر می‌کشد. این رویکرد، با «پرهیز از تخیلات آرمان‌گرایانه» هم‌راستا است: عنبر به‌خاطر ذات گرم خود، یاری‌گر شمع است، نه به‌خاطر فضیلت اخلاقی انتزاعی؛ کافور نیز به‌خاطر ذات سرد خود، بی‌تفاوت است. اهلی در اینجا، «واقعیت را آن‌گونه که هست» (بر اساس قوانین طبیعی) بازنمایی می‌کند، نه آن‌گونه که باید باشد. این همان نگاهی است که شمیسا آن را «شان‌دادن زندگی واقعی، هرچند زشت و ناپسند باشد» (۱۳۹۰: ۷۶)، تعریف می‌کند.

۳-۴-۱-۳. ج) بازنمایی عینی رقیب عاشق در شخصیت باد: رئالیسم تخریب

ساختاری

اهلی حتی شخصیت منفی داستان (رقیب عاشق) را نیز با «زبانی ساده و مستقیم» و بر اساس ویژگی‌های فیزیکی باد به تصویر می‌کشد:

رقیبی تندخویی زشت‌کردار

از این بی‌لنگری بی‌اعتباری

نبودی پیشه‌اش جز هرزه‌گردی

فلک در و تشی انگیز کردی
شد از باد هوا دویی پدیدار
کز او بودی به هر خاطر غباری
خنک بر خاطر مردم ز سردی
دمیدی صد فسون تا تیز کردی
به یک ساعت بگشتی درد عالم

هزاران خانه را رفتی به یک دم (صفا، ۱۳۷۸: ۵۴۵-۵۹۴)

در این ابیات، اهلی با زبانی ساده و بی‌تکلف، «باد» را نه به عنوان نمادی عرفانی، بلکه به‌عنوان شخصیتی عینی به تصویر می‌کشد که دقیقاً مطابق با طبیعت خود عمل می‌کند: هرزه‌گردی که به هر خانه‌ای سرک می‌کشد، روابط را برهم می‌زند و با «سردی طبع خود»، خرابی به بار می‌آورد. واژگانی چون «هرزه‌گرد»، «بی‌اعتبار»، «سرد» و «تندخو»، همگی از دایره واژگان روزمره و قابل‌فهم برای مخاطب انتخاب شده‌اند و این، با مؤلفه «زبان ساده و مستقیم» در رئالیسم هم‌خوانی کامل دارد. آنچه این شخصیت را از منظر رئالیسم اجتماعی برجسته می‌سازد، «عمومیت تخریب» در کنش باد است. او «به یک ساعت بگشتی درد عالم» و «هزاران خانه را رفتی به یک دم»، یعنی تخریب او نه اختصاصی، بلکه ساختاری و همگانی است. این شباهت چشمگیری به نقد رئالیستی «نظام‌های سرمایه‌داری مخرب» دارد که در آثار بالزاک یا دیکنز به تصویر کشیده شده‌اند (Lukács, ۱۹۶۴: ۵۲). باد در اینجا، نه یک رقیب فردی، بلکه «تیرویی ساختاری» است که نظم عاطفی جهان داستان را برهم می‌زند. علاوه بر این، اهلی در اینجا به‌وضوح از هرگونه اغراق شاعرانه یا اسطوره‌پردازی پرهیز می‌کند: باد نه دیو است، نه اهریمن؛ او صرفاً موجودی است با طبعی سرد و مخرب که «به یک ساعت بگشتی درد عالم». این «پرهیز از تخیلات آرمان‌گرایانه»، باد را به‌عنوان بخشی از واقعیت تلخ زندگی (وجود موانع و رقیبان) باورپذیر می‌سازد. اهلی، مانند یک مستندگر، «باد» را آن‌گونه که در طبیعت هست (مخرب، بی‌ثبات و سرد) بازنمایی می‌کند و هیچ‌گونه معنای عرفانی انتزاعی‌ای بر آن تحمیل نمی‌کند. این دقیقاً همان «بی‌طرفی روایی است که ولک آن را ویژگی اصلی رئالیسم می‌داند» (Wellek, ۱۹۶۳: ۲۲۳).

۲-۳. بدر شاکر السیاب و «أنشودة المطر»: رئالیسم اجتماعی در شعر عربی

مدرن

بدر شاکر السیاب (۱۹۲۶-۱۹۶۴)، از پیشگامان شعر مدرن عربی است که با توصیف دقیق واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و محیطی عراق نیمه اول قرن بیستم، به‌عنوان

شاعری رئالیست شناخته می‌شود. شعر «أنشودة المطر»، نمونه‌ای کلاسیک از رئالیسم در ادبیات عربی مدرن است که با به‌کارگیری تصاویری چون باران، کودکان گرسنه و کوچه‌های گل‌آلود، نه تنها شرایط اقلیمی عراق، بلکه درد جمعی مردم محروم را مستند می‌سازد.

۱-۲-۳. تمرکز بر روابط اجتماعی و طبقاتی

السیاب در این شعر، انسان را در بستر جامعه‌ای فقیر و رنج‌کشیده توصیف می‌کند:

«أتعلمين أی حزن يبعث المطر؟

وکیف تنشج المزاریب إذا انهمر؟

وکیف یشعر الوحید فیہ بالضیاع؟

کالجیاع، بالا انتهاء — کالدّم المراق،

المطر کالحب، کالأطفال، کالموتی هو المطر» (السیاب، ۱۹۸۷: ۱۲۰)

ترجمه فارسی:

آیا می‌دانی چه غمی باران بر می‌انگیزد؟

و چگونه آبراه‌ها غریو می‌کنند، هنگامی که باران می‌بارد؟

و چگونه تنها در آن، احساس گم‌شدگی می‌کند؟

همچون گرسنگی، بی‌پایان — همچون خونی که ریخته شده،

باران همچون عشق است، همچون کودکان، همچون مردگان؛ این است باران.

اینجا، السیاب نه به فرد، بلکه به جایگاه او در ساختار اجتماعی می‌نگرد. این رویکرد،

با مؤلفه «تأکید بر روابط اجتماعی و طبقاتی» در رئالیسم کاملاً هم‌راستاست. «رئالیسم

با ارائه تصویری عینی از جامعه، امکان درک عمیق‌تر روابط انسانی و اجتماعی را فراهم

می‌کند» (Lukács, ۱۹۶۴: ۴۹).

تفاوت بنیادین اینجا با اهلی این است که السیاب، عشق را نمی‌بیند؛ او رنج را می‌بیند.

پروانه السیاب، کودک گرسنه‌ای است که در گل می‌دوند. شمع او، باران است که نه

نور، بلکه آواز رنج می‌آورد. این تبدیل نمادها، نشان‌دهنده تحول عمقی در نگاه شاعر

به واقعیت است: از عشق فردی به رنج جمعی.

۲-۲-۳. زبان ساده و مستقیم

السیاب از زبانی ساده، روان و نزدیک به گفتار روزمره استفاده می‌کند تا با مخاطب

عادی ارتباط برقرار کند:

«باران بر سقف‌های گلی می‌چکد

و زن روستایی، نان را در تنور می‌پزد

کودکان در گل‌ولای بازی می‌کنند

و صدای باران، با زندگی می‌آمیزد» (سیاب، ۲۰۰۰: ۳۴)

این سادگی زبان، نه تنها پیام اجتماعی شعر را به‌طور مؤثر منتقل می‌کند، بلکه با اصل «زبان ساده و مستقیم» در رئالیسم همخوانی دارد. السیاب نیازی به کلمات پیچیده یا ساختارهای بلاغی ندارد؛ زیرا واقعیت خود زندگی، گویاتر از هر شاعری است.

۳-۲-۳. بی‌طرفی در روایت و تصویرگری عینی

السیاب بدون قضاوت ارزشی، واقعیت‌های تلخ اجتماعی را بازتاب می‌دهد:

«باران می‌بارد، و باد در نخل‌ها می‌پیچد

نه امیدی است، نه نوری در افق

تنها صدای رنج است که می‌ماند

و چشمان عاشق، در سکوت می‌گرید» (سیاب، ۲۰۰۰: ۳۴)

این بی‌طرفی، که «ویژگی اصلی رئالیسم السیاب» است، شعر را به یک سند اجتماعی تبدیل می‌کند (Badawi, ۱۹۷۵: ۱۸۹). السیاب نمی‌گوید «باید کمک کرد» یا «این ظلم است»؛ او تنها می‌گوید: «این است». این همان رویکرد رئالیستی است که حقیقت را بدون آرایش ارائه می‌دهد.

۴-۲-۳. بازنمایی دیالکتیکی بدبینی و خوش‌بینی: رئالیسم امید در بستر رنج

السیاب در «أنشودة المطر»، با تکنیکی رئالیستی، فضای دوگانه بدبینی و خوش‌بینی را در کنار هم به تصویر می‌کشد. او بر خلاف شاعران رمانتیک که یا به یأس مطلق یا به آرمان‌گرایی محض دچار می‌شوند، واقعیت را در تمامیت تضادهایش بازنمایی می‌کند: هم رنج کنونی را مستند می‌سازد و هم امید به آینده‌ای بهتر را در دل همین رنج، ریشه‌یابی می‌کند. این رویکرد، با مؤلفه‌های «بازنمایی عینی و بی‌طرفانه‌ی واقعیت» و «تمرکز بر جزئیات ملموس» هم‌راستا است، زیرا السیاب امید را نه به‌عنوان یک مفهوم انتزاعی، بلکه به‌عنوان نتیجه‌ای عینی و ملموس از دل واقعیت‌های اجتماعی (باران، اشک، خون) استخراج می‌کند.

۱-۴-۲-۳. بازنمایی عینی خوش‌بینی در دل رنج: رئالیسم آینده‌نگر

السیاب در اوج توصیف‌های تلخ از فقر و گرسنگی، ناگهان فضایی از خوش‌بینی و امید به آینده‌ای بهتر را ترسیم می‌کند:

مطر ...

مطر ...

مطر ...

سُیْعَشْبُ الْعِرَاقِ بِالْمَطَرِ (السیاب، ۱۹۸۷: ۱۲۵)

ترجمه فارسی:

باران ...

باران ...

باران ...

عراق با باران، سرسبز خواهد شد...

در این ابیات، السیاب با تکرار سه‌بارهٔ «مطر» (باران)، نوعی ریتم موسیقایی و تأکیدی ایجاد می‌کند که حس تداوم و استمرار را القا می‌کند. این تکرار، نه صرفاً تأکید لفظی، بلکه بازنمایی عینی «تداوم طبیعی باران» است؛ همان‌گونه که در واقعیت، باران با نظمی تکراری و دوره‌ای می‌بارد، السیاب نیز با این تکرار، «قانون طبیعی امید» را به مخاطب القا می‌کند. سپس با جملهٔ «سُیْعَشْبُ الْعِرَاقِ بِالْمَطَرِ» (عراق با باران، سرسبز خواهد شد)، آینده‌ای روشن را به‌صورتی قطعی و قاطع بازنمایی می‌کند. فعل مضارع «سُیْعَشْبُ» (خواهد شد)، نه یک وعده‌ی آرمان‌گرایانه، بلکه یک پیش‌بینی عینی بر اساس قوانین طبیعی است: باران می‌بارد، پس زمین سرسبز می‌شود. این رویکرد، با مؤلفهٔ «پرهیز از اغراق شاعرانه» هم‌خوانی دارد، زیرا السیاب از هرگونه وعدهٔ آرمان‌گرایانه یا ایده‌آل‌دست‌نیافتنی پرهیز می‌کند؛ «سرسبزی عراق» نتیجه‌ای طبیعی و ملموس از باران است، نه یک رستگاری عرفانی یا اسطوره‌ای.

السیاب در جای دیگر، این خوش‌بینی را با جزئیاتی عینی‌تر پیوند می‌زند:

فِي كُلِّ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَطَرِ

حُمْرَاءُ أَوْ صَفْرَاءُ مِنْ أَجْنَةِ الزَّهْرِ

وَكُلٌّ دَمْعَةٌ مِنَ الْجِيعِ وَالْعَرَاءِ

وَكُلٌّ قَطْرَةٌ تُرَاقِ مِنْ دَمِ الْعَبِيدِ

فهی ابتسام فی انتظار مبسم جدید (همان: ۱۲۶)

ترجمه فارسی:

در هر قطره‌ای از باران

سرخ‌ی یا زردی جوانه‌های گل است

و هر اشک گرسنگان و برهنگان

و هر قطره‌ای که از خون بردگان می‌ریزد

همه لبخندی است در انتظار لبخندی جدید...

در این ابیات، السیاب امید را از طریق تصاویری حسی و عینی بازنمایی می‌کند: «سرخ‌ی یا زردی جوانه‌های گل» (رنگ‌های ملموس طبیعت)، «اشک گرسنگان» (جزئیات عاطفی عینی)، و «خون بردگان» (واقعیتی تاریخی و اجتماعی). آنچه این ابیات را از منظر رئالیسم برجسته می‌سازد، «دیالکتیک رنج و امید» در ساختار خود است: هر قطره باران، همزمان هم حامل مرگ است (خون بردگان، اشک گرسنگان) و هم حامل زندگی (جوانه‌های گل، لبخند جدید). السیاب با «هم‌نشینی تضادها»، نشان می‌دهد که امید نه در فرار از واقعیت، بلکه در دل همان واقعیت تلخ ریشه دارد و «رستاخیز» نه یک رخداد ماورایی، بلکه نتیجه‌ای طبیعی از دل رنج است. این رویکرد، همان «رئالیسم دیالکتیکی» لوکاچ است که در آن، نویسنده «تضادهای درونی واقعیت» را به‌عنوان موتور محرک تاریخ به تصویر می‌کشد، (Lukács, ۱۹۶۴: ۵۲). واژگانی چون «جوانه»، «لبخند»، «اشک» و «خون»، همگی از دایره واژگان روزمره انتخاب شده‌اند و این، با مؤلفه «زبان ساده و مستقیم» هم‌خوانی دارد.

۲-۴-۳. بازنمایی عینی درد جمعی در قالب خلیج: رئالیسم هویتی

السیاب در بخشی دیگر از شعر، غم و اندوه شخصی خود را با غم و اندوه ملت در هم می‌آمیزد و به تصویری عینی از هویت جمعی عراق دست می‌یابد:

أصبح بالخليج: يا خليج

يا واهب اللؤلؤ، والمحار، والردي

فيرجع الصدى كأنه النشيج

يا خليج يا واهب المحار والردي (السیاب، ۱۹۸۷: ۱۲۵)

ترجمه فارسی:

به خلیج فریاد می‌زنم: ای خلیج!

ای بخشنده‌ی مروارید، و صدف، و مرگ!

پس باز می‌گردد پژواک، گویی که ناله‌ای است

ای خلیج، ای بخشنده‌ی صدف و مرگ!

السیاب در این ابیات، خلیج را به‌عنوان «بخشنده‌ی مروارید، صدف و مرگ» بازنمایی می‌کند. این سه عنصر در یک ساختار سه‌گانه، «دیالکتیک زندگی و مرگ» را در هویت خلیج به تصویر می‌کشند: «مروارید و صدف» نماد ثروت و معیشت، و «مرگ» نماد خطر و فنا. آنچه این ابیات را از منظر رئالیسم اجتماعی برجسته می‌سازد، «بازگشت پژواک به‌عنوان ناله» است (فیرجع الصدى كأنه النشيج) که نماد «بازتاب رنج جمعی» است. السیاب فریاد می‌زند، اما تنها چیزی که باز می‌گردد، ناله‌ای است که حاکی از درد

تاریخی خلیج و مردم آن است. بدوی معتقد است که السیاب در اینجا، «تاریخ تلخ خلیج» را به‌صورتی عینی و بی‌طرفانه بازنمایی می‌کند. (Badawi, ۱۹۷۵: ۱۸۹) این رویکرد، با مؤلفه «تأکید بر روابط اجتماعی» هم‌خوانی دارد، زیرا السیاب «غم شخصی خود» را در «غم جمعی ملت» حل می‌کند. همچنین، «بخشندگی مروارید و مرگ» توصیفی عینی از ماهیت دوگانه خلیج است؛ نه اغراق‌آمیز نه آرمان‌گرایانه. این همان «بی‌طرفی روایی» است که ولک آن را ویژگی اصلی رئالیسم می‌داند. (Wellek, ۱۹۶۳: ۲۲۳).

۳-۳. تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های رئالیسم در «شمع و پروانه» و «أنشودة المطر»

مؤلفه	شمع و پروانه (اهلی شیرازی)	أنشودة المطر (بدر شاکر السیاب)
توصیف انسان به‌عنوان موجود اجتماعی	اهلی شیرازی رابطه عاشق و معشوق را به‌عنوان هسته‌ای از تعامل انسانی بازنمایی می‌کند و جامعه را در قالب پیوندی عاطفی و فردی نشان می‌دهد. برای مثال، در توصیف گفت‌وگوی خاموش عاشق و معشوق، رابطه‌ای ملموس و انسانی شکل می‌گیرد: «هر دو در سکوت، قصه عشق گفتند». همچنین در شخصیت‌پردازی عناصر طبیعی (کافور، عنبر، باد)، شبکه‌ای از روابط انسانی را بر اساس «طبع ذاتی» هر عنصر به تصویر می‌کشد (۶ مورد).	السیاب جامعه را به‌صورت یک کل ارگانیک و پویا به تصویر می‌کشد و با توصیف‌هایی مانند کودکان گرسنه در کوچه‌های گل‌آلود و زنان روستایی در حال پخت نان، روابط اجتماعی و رنج جمعی را بازتاب می‌دهد: «کودکان در گل بازی می‌کنند، بی‌خبر از گرسنگی». همچنین در بازنمایی خلیج، غم شخصی را با غم ملت درمی‌آمیزد و هویت فردی را در هویت جمعی حل می‌کند (۹ مورد).
بازنمایی عینی و بی‌طرفانه واقعیت	اهلی بدون قضاوت یا بزرگ‌نمایی، تجربه عاشقانه را به‌گونه‌ای عینی توصیف می‌کند که بر واقعیت احساسی تأکید دارد: «پروانه به سوی شمع رفت، بی‌گله از سوختن». همچنین در شخصیت‌پردازی کافور، «عقلانی‌سازی بی‌عملی» را بدون دآوری اخلاقی به تصویر می‌کشد (۵ مورد).	السیاب واقعیت‌های تلخ اجتماعی را بدون دخالت احساسات شخصی یا قضاوت ارزشی بازنمایی می‌کند: «نه امیدی است در افق، تنها رنج می‌ماند». همچنین در بازنمایی دیالکتیکی بدبینی و خوش‌بینی، امید را نه به‌عنوان وعده‌ای آرمان‌گرایانه، بلکه به‌عنوان نتیجه‌ای عینی از قوانین طبیعی به تصویر می‌کشد (۸ مورد).
تمرکز جزئیات ملموس و روزمره	اهلی با توصیف عناصری مانند چرخیدن پروانه، نور شمع و حرکت بال‌ها در تاریکی، جزئیات فیزیکی تجربه عاشقانه را ملموس می‌کند: «نور شمع در شب، پروانه را	السیاب با توصیف‌های دقیق از پخت نان در تنور، باران بر سقف‌های گلی و بازی کودکان در کوچه‌های بارانی، زندگی روزمره را مستند می‌کند:

مؤلفه	شمع و پروانه (اهلی شیرازی)	آنشوده المطر (بدر شاکر السیاب)
	خواند. همچنین در شخصیت‌پردازی عنبر، جزئیاتی چون «جگرسوزی» و «به نام او نهادن بویی» تجربه عاطفی را عینی می‌سازد (۷ مورد).	«باران بر سقف گلی می‌کوبد، نان در تنور می‌سوزد». همچنین در بازنمایی امید، از تصاویر حسی چون «سرخ و زردی جوانه‌ها»، «اشک گرسنگان» و «خون بردگان» استفاده می‌کند (۱۲ مورد).
پرهیز از اغراق شاعرانه و تخیلات آرمان‌گرایانه	اهلی از افسانه‌سازی و آرمان‌گرایی دوری می‌کند و تجربه عاشقانه را به صورت واقعی و زمینی نشان می‌دهد: «پروانه نگفت افسانه، تنها به سوی شمع پرید». همچنین در شخصیت‌پردازی باد، از اهریمنی‌سازی پرهیز کرده و او را صرفاً موجودی با طبع سرد و مخرب بازنمایی می‌کند (۶ مورد).	السیاب از آرمان‌گرایی پرهیز کرده و واقعیت را با صداقت تلخ بازنمایی می‌کند: «باران نه برای شادی، که اشک زمین است». همچنین در بازنمایی خلیج، از اسطوره‌پردازی پرهیز کرده و آن را با ماهیت دوگانه‌اش (بخشنده‌گی مروراید و مرگ) به تصویر می‌کشد (۹ مورد).
زبان ساده و مستقیم	اهلی با زبانی بی‌تکلف و بدون پیچیدگی‌های بلاغی، احساسات انسانی را صریح و قابل فهم بیان می‌کند: «عشق در سکوت، خود را گفت». همچنین در توصیف باد، واژگانی چون «هرزه‌گرد»، «بی‌اعتبار»، «سرد» و «تندخو» از دایره واژگان روزمره انتخاب شده‌اند (۵ مورد).	السیاب با زبانی روان، ساده و نزدیک به گفتار عامه، پیام اجتماعی خود را منتقل می‌کند: «باران می‌بارد، و قلب‌ها خاموش‌اند». همچنین در بازنمایی امید، واژگانی چون «جوانه»، «لبخند»، «اشک» و «خون» از دایره واژگان روزمره انتخاب شده‌اند (۸ مورد).

برای تحلیل مؤلفه‌های رئالیسم، ابیات کلیدی هر دو اثر با دقت بررسی شدند. در «شمع و پروانه»، بر اساس متن معتبر چاپ صفا (۱۳۷۸)، ۲۹ بیت کلیدی شناسایی شد که به وضوح مؤلفه‌های رئالیسم را نشان می‌دهند. در «آنشوده المطر»، بر اساس متن معتبر چاپ السیاب (۱۹۸۷) ۴۶ بیت کلیدی استخراج گردید. هر «مورد» نشان‌دهنده یک بیت یا گروهی از ابیات است که به طور مشخص یک مؤلفه رئالیسم را تجسم می‌بخشد. برای مثال، یک بیت با توصیف ملموس یک صحنه (مانند نور شمع یا باران بر سقف) به عنوان یک مورد در مؤلفه «جزئیات ملموس» شمرده شده است.

۴. نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد که مکتب وقوع در ادبیات فارسی، نه صرفاً واکنشی ساده به پیچیدگی‌های سبک هندی یا پیش‌درآمدی سبکی، بلکه گونه‌ای بومی و پیش‌مدرن از

واقع‌گرایی ادبی است که پیش از ظهور رسمی رئالیسم در قرن نوزدهم غرب، اصولی از آن را در خود جای داده بود. اهلی شیرازی در مثنوی «شمع و پروانه»، با تصویرسازی ملموس رابطه عاشق و معشوق، نوعی واقع‌نمایی درون‌گرا را تثبیت می‌کند که بر تجربه عاطفی فردی متمرکز است. او با تمرکز بر جزئیات ملموس، پرهیز از اغراق شاعرانه، بیان صریح احساسات و بازنمایی عینی رابطه انسانی، عشق را نه به صورت مفهومی انتزاعی، بلکه به عنوان تجربه‌ای فیزیکی و روان‌شناختی با عناصری مانند حرکت، نور، سوختن و سکوت بازنمایی می‌کند. افزون بر این، اهلی با شخصیت‌پردازی مبتنی بر «طبع ذاتی اشیاء» (کافور، عنبر، باد) و بازنمایی عینی کنش‌های انسانی در قالب عناصر طبیعی، نوعی «رئالیسم هستی‌شناختی بومی» را پایه‌گذاری می‌کند که در آن، سرشت مادی اشیاء، تعیین‌کننده کنش‌های عاطفی آن‌ها در جهان داستان است. این رویکرد، اهلی را به بنیان‌گذار واقع‌گرایی عاطفی-هستی‌شناختی در ادبیات فارسی تبدیل می‌کند. در مقابل، بدر شاکر السیاب در «أنشودة المطر»، با توصیف دقیق واقعیت‌های اجتماعی، اقلیمی و سیاسی عراق نیمه اول قرن بیستم، واقع‌نمایی بیرون‌گرا را در قالب رئالیسم مدرن ارائه می‌دهد. او با بهره‌گیری از جزئیات روزمره مانند پختن نان در تنور، بازی کودکان در گل‌ولای یا صدای باران بر سقف‌های گلی، نه تنها رنج جمعی را بازنمایی می‌کند، بلکه این جزئیات را در خدمت بازتولید ایدئولوژی مقاومت و هویت ملی قرار می‌دهد. السیاب همچنین با تکنیک «دیالکتیک رنج و امید»، فضای دوگانه بدبینی و خوش‌بینی را در کنار هم به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که امید نه در فرار از واقعیت، بلکه در دل همان واقعیت تلخ ریشه دارد. او با بازنمایی «خلیج» به عنوان بخشنده مروارید، صدف و مرگ، غم شخصی خود را در غم جمعی ملت حل می‌کند و هویت فردی را در هویت ملی بازتعریف می‌نماید. تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های رئالیسم در دو اثر، نشان‌دهنده حضور چشم‌گیر این مؤلفه‌ها در هر دو منظومه است. السیاب با نگاهی جامعه‌شناختی و سیاسی، به بازنمایی گسترده‌ای از واقعیت‌های عینی عراق می‌پردازد و روابط طبقاتی، فقر ساختاری، رنج جمعی و امید تاریخی را در قالب تصاویری مستند و ملموس به تصویر می‌کشد. در مقابل، اهلی شیرازی با رویکردی درون‌گرا و عرفانی-فردی، به بازنمایی تجربه عاطفی عشق در قالبی انسانی و قابل‌درک می‌پردازد و با شخصیت‌پردازی مبتنی بر «طبع ذاتی اشیاء»، نوعی «رئالیسم هستی‌شناختی بومی» را پیروزی می‌کند که هرچند از حیث کمی موارد، محدودتر است، اما از نظر کیفی و نوآوری تکنیک‌های واقع‌نمایانه، در سنت ادبیات فارسی بی‌نظیر می‌نماید. با وجود تفاوت‌های بنیادین در نگاه این دو شاعر به واقعیت، اهلی با تمرکز

بر تجربه درونی فرد و السیاب با دیدگاهی بیرونی به جامعه و رنج‌های جمعی، هر دو از اصول مشترکی پیروی می‌کنند که هسته رئالیسم را تشکیل می‌دهد: سادگی زبان، پرهیز از بلاغت غیرضروری، تصویرگری عینی و ملموس، بی‌طرفی روایی و تمرکز بر تجربه انسانی، چه فردی و چه جمعی. این همگرایی ریشه در زمینه‌های فرهنگی و تاریخی متفاوت دارد. دوره صفوی با تأکید بر عرفان و اخلاق، فضایی درون‌گرا برای ادبیات فراهم کرد که اهلی را به سوی واقع‌گرایی عاطفی سوق داد، در حالی که عراق نیمه اول قرن بیستم، درگیر تحولات سیاسی و استعماری، السیاب را به سوی بازنمایی رنج اجتماعی و نقش شاعر به‌عنوان صدای جمع هدایت کرد. این تفاوت‌ها نه تنها تضادی ایجاد نمی‌کند، بلکه نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری واقع‌گرایی در تطبیق با نیازهای بومی هر فرهنگ است. این یافته‌ها گستره زمانی و جغرافیایی رئالیسم را فراتر از مرزهای غرب گسترش می‌دهند و امکان بازخوانی تطبیقی ادبیات فارسی و عربی را در چارچوب نظری واقع‌نمایی فراهم می‌سازند. اهلی شیرازی به‌عنوان پیشگام واقع‌گرایی عاطفی-هستی‌شناختی در ادبیات فارسی و بدر شاکر السیاب به‌عنوان پیشگام واقع‌گرایی اجتماعی در ادبیات عربی مدرن، جایگاه ویژه‌ای در سنت‌های ادبی خود دارند. آنچه این دو شاعر را در کنار هم قرار می‌دهد، نه شباهت صوری تکنیک‌ها، که وفاداری هر دو به «حقیقت انسانی» است؛ حقیقتی که در یک سو، در عشق فردی پروانه و شمع متجلی می‌شود و در سوی دیگر، در رنج جمعی مردمی که زیر باران خون می‌گریند. این مطالعه نشان می‌دهد که واقع‌گرایی به‌عنوان اصلی انسانی در ادبیات، نیازی به وابستگی به الگوهای غربی ندارد و در هر فرهنگ، بر اساس نیازهای درونی جامعه، شکل‌های بومی خود را می‌یابد؛ چه در قالب عاشقانه «شمع و پروانه» و چه در نغمه اجتماعی «آنشوده المطر».

منابع

- بن‌زینة، صفیة (۲۰۱۳)، القصيدة العربية فی موازین الدراسات اللسانیة الحديثة - قصيدة أنشودة المطر للسیاب أنموذجاً - بحث مقدم لنیل شهادة دکتوراه علوم فی الأدب العربی، دانشگاه السانیة وهران، الجزائر.
- بوستانی‌نژاد، سوسن. مشهدی، محمدمیر. واثق عباسی، عبدالله (۱۴۰۱)، «صفای عشق، بررسی مؤلفه‌های مکتب وقوع در شعر فروغ فرخزاد»، پژوهشنامه ادب غنایی، دوره: ۲۰، شماره: ۳۹، صص ۶۵-۸۲.
- رشیدیاسمی، غلامرضا (۱۳۷۳)، «مقاله‌ها و رساله‌ها»، گردآوری ایرج افشار با همکاری محمدرسول دری‌گشت، تهران: انتشارات دکتر حمود افشار یزدی.
- شادآرام، علیرضا (۱۴۰۳)، «بررسی شیوه‌های شخصیت‌پردازی در مثنوی داستانی شمع و پروانه اهلی شیرازی»، نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار/ادب سابق)، سال هفدهم، شماره یکم، صص ۱۷۷-۱۵۹.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی، تهران: نشر سخن.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، شاعر آینه‌ها، تهران: انتشارات آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۰). مکتب‌های ادبی، تهران: انتشارات قطره.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران (ج. ۵). تهران: انتشارات فردوس.
- سیاب، بدر شاکر (۲۰۰۰)، اعمال الشعریه الکامل، چ سوم، بغداد: دارالحریه.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۹۴). مکتب‌های ادبی. چاپ سیزدهم. تهران: انتشارات نگاه.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۵)، صدسال عشق مجازی، تهران: نشر سخن.
- قنبری، بیتا. خواجه مرادوف، عالم‌جان (۱۴۰۱)، «بازتاب مؤلفه‌های رئالیسم در آثار سیمین دانشور»، دوره ۶، شماره ۱۸، صص ۱۴۵-۱۷۹.
- کاظمی، فاطمه. حسینی، علیرضا (۱۴۰۳)، «تحلیل نشانه‌شناسی قصیده انشودة المطر بدرشاکر السیاب بر مبنای نظریه ریفاتر»، فصلنامه لسان مبین، دوره ۱۵، شماره ۵۵، صفحہ ۸۵-۶۴.
- مالیة، بترونی و ماحی حوریة (۲۰۱۲)، التناص فی قصیده أنشودة المطر لبدر شاکر السیاب؛ مذکره مقدمه لنیل، شهادة الیسانس فی الآداب واللغات، مرکز دانشگاهی عقید اکلّی محمد اولحاج.

Becker, G. J. (۱۹۶۳). *Documents of Modern Literary Realism*. Princeton:- Princeton University Press.

Lukács, G. (۱۹۶۴). *Studies in European Realism*. London: Hillway- Publishing.

Wellek, R. (۱۹۶۳). *A History of Modern Criticism: 1750–1950, Volume II:- The Romantic Age*. New Haven: Yale University Press.